

بحران قدرت

از درون بحران سیاسی موجود در ایران، بحران دیگری پدیدار شده است: بحران قدرت. این بحران، محصول نوعی از توازن قوای طبقاتی است که طبقه حاکم، قدرت حکومت کردن را از دست داده، یا لاقلاً نمی‌تواند به شیوه‌های پیشین حکومت کند و نظم موجود را حفظ نماید، اما طبقه انقلابی و توده‌های مخالف این نظم نیز هنوز در موقعیتی نیستند که بتوانند قدرت برتر را در توازن قوا به دست آورند، طبقه حاکم را سرنگون کنند و قدرت سیاسی را به چنگ آورند. بنابراین، بحران قدرت در ایران، مقدم بر هر چیز برخاسته از توازنی ویژه میان طبقات و نیروهای متخاصم است. اما معمولاً این توازن قوای طبقات متخاصم، همراه است با توازن قوایی در همین شکل، در میان گروه‌ها و فراکسیون‌های رقیب طبقه حاکم. به نحوی که هیچ‌یک از آن‌ها نیز قادر نیست بر دیگری تسلط یابد و در جریان کشمکش و نزاع درونی، هر یک قدرت دیگری را خنثا می‌سازد و تحلیل می‌برد.

پس می‌توان ویژگی مشخصه کنونی بحران سیاسی موجود در ایران را در یک بحران قدرت خلاصه کرد که وجه اصلی و تعیین کننده آن توازن قوای طبقات و اقتدار متخاصم و جنبه فرعی آن گروه‌های رقیب وابسته به طبقه حاکم است. این بحران، به یک بن‌بست سیاسی انجامیده است و تمام بی‌ثباتی اوضاع سیاسی، درگیری‌ها و کشمکش‌های بی پایان سیاسی در پایین و در بالا، انعکاسی از همین واقعیت است. اما بعد چه؟ چه چشم اندازهایی برای حل این بحران وجود دارد؟ چگونه این بحران می‌تواند به نفع توده‌های مردم ایران حل شود؟ طبقه حاکم برای غلبه بر این بحران چه کرده و چه می‌تواند بکند و نقش احمدی‌نژاد در این میان چیست؟

آنچه که از یک سال پیش در ایران می‌گذرد، پدیده خلق الساعه‌ای نیست که از فردای ۲۲ خرداد سال ۸۸، در یک لحظه ظهور کرده باشد، بلکه ادامه‌ی روندهای سیاسی گذشته، در سطحی عالی‌تر است. مبارزات بسیار متنوع توده‌های کارگر و زحمتکش، زنان، دانشجویان و معلمان که به ویژه در دوره چهار سال نخست زمامداری احمدی‌نژاد، پیوسته وسعت و اعتلا گرفته بود، ضرورتاً می‌بایستی در نقطه‌ای معین، به یک سطح کیفی عالی‌تر ارتقا یابد. اما مقدر نبود که در پی "انتخابات" ۲۲ خرداد رخ دهد و با وابسته به نزاع جناح‌های هیئت حاکمه باشد. روندی مستقل بود که سیر تحول خود را از حرکت درونی خویش می‌گرفت و الزاماً در مرحله‌ای به سطحی عالی‌تر ارتقا می‌یافت. بالعکس تضادها و اختلافات درونی هیئت حاکمه و تشدید

تا فقر هست و سرمایه‌داری، کودکان کار نیز هستند و استثمار و رنج کودکان باقی. اما در همین جهان نیز هر چه کشوری مردمان اش فقیرتر باشند، کودکان اش نیز زندگی سیاه‌تری دارند. هر چه مردمان اش از حقوق سیاسی اجتماعی خود محروم‌تر باشند، کودکان کارشان نیز از بی‌حقوق‌ترین کودکان کار جهان هستند و در جهان امروز، ایران یکی از این کشورهاست. کودکان‌مان، کودکان ایران از رنج‌کش‌ترین و بی‌حقوق‌ترین کودکان جهان‌اند. به دلیل عدم وجود نهاد و ارگانی در جمهوری اسلامی که آمارهای واقعی در مورد میزان

کودک‌های که کودکی خود را می‌فروشند

کودکان کار ارایه دهد، تعداد واقعی آن‌ها در ایران نامشخص است، در این میان سازمان‌های مندی مسنقل نیز نه از امکانات

کافی برای بررسی میزان کودکان کار در ایران برخوردارند و نه حتا در صورت وجود امکانات به دلیل کارشکنی‌های دولت قادر به این کار خواهند بود. دلیل آن نیز بر همگان روشن است، جمهوری اسلامی از اقرار به وضعیت وخیم سیاسی اجتماعی و اقتصادی کشور که مسوول مستقیم آن خودش است هراسان می‌باشد و به همین دلیل اعلام میزان واقعی کودکان کار

تمرکز روز افزون قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی در دست سپاه

مجرمان واقعی جنایات کهریزک چه کسانی هستند؟

موقت از خدمت و تحمل شلاق محکوم شده‌اند. آخرین متهم پرونده نیز، به دلیل "عدم احراز جرم" از اتهامات وارده تبرئه شده است. از علنی شدن جنایات هولناک صورت گرفته در بازداشتگاه کهریزک یک سال گذشته است. بازداشتگاهی که در آن، دختران و پسران جوان دستگیر شده توسط عوامل جمهوری اسلامی مورد تجاوز قرار گرفتند و تعداد دیگری از آنان نیز، زیر شکنجه‌های وحشیانه پلیس، بازجویان و نیروهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی به قتل رسیدند.

افشاء جنایات صورت گرفته در بازداشتگاه کهریزک، درج اخبار حوادث هولناک این زندان در رسانه‌های عمومی، تنفر حاصل از اقدامات صورت گرفته در این زندان، چه در میان توده‌های مردم ایران و چه در عرصه جهانی، سران

بحران در یونان و اروپا و نقش صندوق بین‌المللی پول

کارگران و زحمتکشان یونان روز پنجشنبه ۸ ژوئیه برای ششمین بار در سال جاری میلادی دست به یک اعتصاب عمومی زدند تا بار دیگر به برنامه‌های ریاضت اقتصادی که دولت سوسیال - دمکرات پایبند نه در دستور کار دارد و می‌خواهد آن را با پشتیبانی صندوق بین‌المللی پول و اتحادیه اروپا به اجراء بگذارد، اعتراض کنند. در این روز بار دیگر کارگران و زحمتکشان حمل و نقل زمینی و دریایی، کارخانه‌ها، ادارات دولتی، بیمارستان‌ها و مدارس دست از کار کشیدند و در خیابان‌های آتن و دیگر شهرهای یونان تظاهرات کردند. "کارگران، به جنگ سرمایه داران با جنگ پاسخ دهید" از

از صفحه ۱ بحران قدرت

کشمکش‌ها، وابسته و برخاسته از رشد و اعتدالی مبارزات توده‌ها و مطالبات آن‌ها بود. این واقعیت، به همان شکلی که توضیح می‌دهد، چرا می‌بایستی پس از خاتمی، احمدی‌نژاد، در رأس قدرت اجرایی رژیم قرار گیرد، حاد شدن تضاد و درگیری گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب را به ویژه در جریان انتخابات ریاست جمهوری و این که به هر شکل ممکن، جبراً می‌بایستی احمدی‌نژاد در پست خود باقی بماند، نیز توضیح می‌دهد.

خلاصه کلام این که مبارزه طبقات است که به اوضاع سیاسی جامعه در مراحل مختلف آن شکل می‌دهد.

همین مبارزه است که از اواخر خرداد ماه سال ۸۸ به مرحله نوین و عالی تری ارتقا یافت و به یک بحران سیاسی عمیق شکل داد. میلیون‌ها تن از توده‌های مردم ایران در سطحی گسترده به مبارزه‌ای علنی و مستقیم، در اشکال راه پیمایی، تظاهرات، سنگربندی‌های خیابانی روی آوردند و خواستار تحقق مطالبات خود شدند. این مرحله از رشد و اعتدالی مبارزات، نشان از این واقعیت داشت که توده‌های مردم، دیگر نمی‌خواهند نظم موجود را تحمل کنند و طبقه حاکم نیز دیگر در وضعیتی نیست که بتواند به شیوه گذشته بر مردم حکومت کند. چندین ماه مبارزات در حادثه‌ترین شکل آن ادامه داشت و در مقطعی حتی کشور به آستانه‌ی جنگ داخلی رسیده بود. رژیم از همان آغاز به وحشیانه‌ترین و شدیدترین سرکوب برای مهار این مبارزات متوسل شد، اما این وحشیانه‌ترین سرکوب، عاملی نبود که بتواند مردم را مرعوب و از مبارزه بازدارد. از همین روست که مبارزه در چندین هفته نخست آن لاینقطع و در حادثه‌ترین شکل آن ادامه یافت. با این وجود، تدریجاً از دامنه و وسعت جنبش و اعتدالی آن کاسته شد، تا جایی که اکنون در پایین‌ترین سطح خود در طول یک سال گذشته قرار گرفته است و توأم با آن بحران سیاسی نیز محدودتر شده است. عامل تعیین‌کننده در این جا نه سرکوب و مرعوب شدن مردم، بلکه توازن قوا بوده است. این که مبارزات توده‌های مردم یک کشور علیه طبقه حاکم بتواند حتی به عالی‌تری سطح نیز ارتقا یابد، بدین معنا نیست که توازن قوای میان طبقات حاکم و تحت ستم نیز الزاماً به نفع مردمی خواهد بود که به نبرد برای سرنگونی نظم موجود برخاسته‌اند. مبارزه طبقات و توده‌های تحت ستم مردم یک کشور علیه طبقه حاکم و رژیم سیاسی پاسدار منافع آن، از بسیاری جهات شبیه جنگ میان ارتش‌های کشورهای متخاصم است. کمیت نیروهای طرفین،

آموزش و سازمان‌یافتگی، نوع سلاح‌هایی که علیه یکدیگر به کار می‌گیرند، توان و کیفیت رهبری، تاکتیک‌هایی که به کار گرفته می‌شوند و بالاخره استراتژی روشن و هدف واحد و مشترک، مجموعاً تعیین‌کننده توازن قوا و پیروزی ست. متأسفانه به رغم تمام مبارزات قهرمانانه توده‌های مردم ایران و دست‌آوردهای آن، جنبش از تمام این عوامل محروم بود.

بنابراین در نتیجه این نامساعد بودن توازن قواست که تدریجاً از دامنه جنبش و اعتدالی آن کاسته شد. اما این پایان کار نبوده و نیست. نبرد ادامه دارد. آن چه که رخ داده است، یک عقب‌نشینی در جریان جنگ برای تجدید قوا و برطرف ساختن نقاط ضعف مرحله پیشین است. مبارزات در سطوح و اشکال دیگری ادامه دارد. هنوز واحدهای اصلی، ورزیده، آموزش دیده و منضبط که سلاح‌های قدرتمندی در مبارزه علیه دشمن طبقاتی در اختیار دارند، بر تاکتیک‌ها و استراتژی نیز تسلط دارند، به نبرد قطعی برخاسته‌اند. طبقه کارگر که هم اکنون در جبهه دیگری در حال نبرد است، عامل تعیین‌کننده سرنوشت مبارزه میان توده‌های وسیع مردم ایران و رژیم حاکم خواهد بود. در نتیجه تداوم همین مبارزات در سطوح مختلف است که رژیم تاکنون نتوانسته، توازن قوا را به نحوی تغییر دهد که کار را یکسره کند، بحران قدرت را حل و بر بحران سیاسی غلبه نماید. از طرف دیگر همین عامل به بقا و تشدید کشمکش‌های درونی فراکسیون‌های سیاسی طبقه حاکم یاری رسانده است. اگرچه این درگیری و کشمکش‌های درونی طبقه حاکم و نمایندگان سیاسی آن، هنوز ادامه دارد، اما آن‌ها در جریان رقابت‌های درونی خود، مدام قدرت یکدیگر را خنثا و یکدیگر را تضعیف کرده‌اند. این اوضاع تا همین لحظه یک رشته عواقب سیاسی در پی داشته است که بارزترین آن، تمرکز روزافزون قدرت سیاسی در قوه مجریه و تقویت موضع و نقش احمدی‌نژاد در رأس این دستگاه بوده است. این نه صرفاً نتیجه کشمکش و رقابت گروه‌های درونی رژیم، بلکه اساساً نتیجه بحران قدرت است.

آن چه در طول یک سال گذشته با آن روبرو بوده‌ایم، توسل روزافزون رژیم به نیروهای مسلح و افزایش قهر پلیسی برای سرکوب مبارزات مردم بوده است. توأم با افزایش نقش ارگان‌های سرکوب در مسایل سیاسی، بر قدرت و نقش آن‌ها در دستگاه دولتی افزوده شده است و قدرت‌گیری هر چه بیش‌تر نهادها و ارگان‌های نظامی - پلیسی و امنیتی، توأم با تمرکز روزافزون قدرت در دستگاه اجرایی بوده است.

این تمرکز ضرورتاً از قدرت و حیطة اختیارات قوای مقننه و قضاییه رژیم در

مقابل قوه اجرایی کاسته است. در گذشته، حتی در رژیم استبدادی مذهبی جمهوری اسلامی، تا جایی که مسئله به طبقه حاکم ارتباط پیدا می‌کرد، ظاهراً سعی بر این بود که استقلال این سه قوه حفظ شود و حتی مجلس فراتر از قوه اجرایی قرار می‌گرفت. اکنون اما نه فقط احمدی‌نژاد در رأس قوه اجرایی مصوبات مجلس را اجرا نمی‌کند و صدای مجلسیان در مورد عدم اجرای قانون به جایی نمی‌رسد، بلکه مجلس خود را ناگزیر می‌بیند که فقط آن چیزی را تصویب کند که خواست احمدی‌نژاد و دستگاه اجرایی ست. همین مسئله در مورد دستگاه قضایی جمهوری اسلامی نیز صادق است. گرچه این دستگاه در یک رژیم استبدادی هرگز استقلالی نداشته است، اما امروزه نه صرفاً در مورد پرونده‌های سیاسی، بلکه حتی در مورد پرونده‌های مهم غیر سیاسی نیز مجری دستورات مقامات سیاسی، نظامی و امنیتی دستگاه اجرایی ست. بنابراین، این قوا، تدریجاً همان استقلال صوری‌شان را هم از دست می‌دهند و بیش از پیش به زانده قوه اجرایی تبدیل می‌شوند.

کشمکش و درگیری در درون فراکسیون‌های سیاسی طبقه حاکم، هنوز ادامه دارد، با این وجود قدرت آن‌ها چنان تضعیف شده است که توان مقاومت خود را بیش از پیش از دست می‌دهند. گروه‌هایی از آن‌ها هم اکنون حتی از فعالیت سیاسی محروم شده و برخی سران آن‌ها به زندان انداخته شده‌اند. گروه‌های دیگری هنوز وجود دارند که یا سرنوشتی نظیر گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب و طرفداران رفسنجانی خواهند داشت یا به گروه‌ای کاملاً مطیع تبدیل خواهند شد.

آن چه که اکنون در جریان است، استبدادی فراتر از استبداد پیشین خواهد بود. اگر در گذشته، اختناق و استبداد مشترک طبقه حاکم علیه توده‌های مردم ایران بود و فراکسیون‌های طبقه حاکم از آزادی و رقابت درونی به اصطلاح قانونی برخوردار بودند، اکنون آن‌ها نیز مشمول این استبداد می‌شوند. از آزادی‌های پیشین محروم می‌گردند و در هر کجا که ضروری بود، حتی سرکوب می‌شوند. وقتی که گروهی چماق دار حزب‌اللهی در مقابل مجلس تجمع می‌کنند و آن را تهدید می‌کنند یا مصوبه خود را ملغاً سازد یا تعطیل خواهد شد و این تهدید کارساز می‌افتد، تکلیف گروه‌ها و فراکسیون‌های سیاسی طبقه حاکم کاملاً روشن است. اکنون احمدی‌نژاد در رأس قدرت اجرائی حتی موجودیت جناح‌بندی‌های طبقه حاکم را زیر سؤال می‌برد، چیزی که در دوران جمهوری اسلامی بی‌سابقه است. او اخیراً در جمع نمایندگان خامنه‌ای در دانشگاه‌ها گفت: "از روزی که جناح‌بندی

کودکانی که کودکی خود را می‌فروشند



را سیاه نمایی می‌خواند. معلوم نیست با این وضعیت وحشتناک جامعه در تمامی ابعاد فقر، فساد، دزدی، رشوه، جنایت، اعتیاد و سایر نابسامانی‌های اجتماعی، دیگر برآستی چه چیزی برای پوشاندن وجود دارد. مگر چنین کوری را هرگز کسی به جهان دیده است؟

براساس آمار سازمان جهانی کار ۲۵۰ میلیون کودک کار در جهان وجود دارد که از این میان ۱۲۰ میلیون کودک به صورت تمام وقت مشغول کار هستند. میزان کودکان کار در ایران نیز براساس گزارش مرکز آمار ایران منتشره در خبرگزاری مهر (۱۶ خرداد ۸۹)، بیش از دو و نیم میلیون نفر است که به نقل از خبرگزاری فوق در معرض خطر جدی کودک آزاری جسمی، جنسی و اعتیاد قرار دارند، اما همان طور که گفته شد، آمار دقیقی در این رابطه وجود ندارد، ولی آن چه که همه‌ی ما هر روزه شاهد آن هستیم، افزایش کودکان کار آن هم با سرعت سرسام‌آور است. کودکانی که به جای مدرسه و بازی باید کودک‌شان را در ازای مبلغی ناچیز به کارفرمایان بفروشند و این گونه جسم و روح‌شان را قربانی سازند. افزایش کودکان کار در ایران رابطه‌ی مستقیمی با گسترش فقر دارد. با گسترش فقر و رانده شدن گروه‌های بیشتری از جامعه به زیر خط فقر، بسیاری از خانواده‌ها از تامین معاش و هزینه‌ی مدرسه کودکان خود باز می‌مانند و در این جاست که کودک برای تامین نیازهای مالی خانواده مجبور می‌شود در کودکی کارگر شود. استثمار کودکان البته برای کارفرمایان پُر سود است، زنان و به ویژه کودکان از جمله گروه‌هایی هستند که در ازای کار برابر با مردان، دستمزد های ناچیزتری دریافت می‌کنند. برخی از این کودکان در کارگاه‌های کوچک و در ازای ۱۲ ساعت کار طاقت فرسا تنها ۴۰ هزار تومان دستمزد دریافت می‌کنند. در گزارشی که در خبرگزاری ایلنا منتشر شده آمده است که دستمزد زنان و کودکانی که در یک کارگاه تولید لوازم یکدی ماشین در شهر اراک کار می‌کنند بین ۴۰ تا ۱۵۰ هزار تومان می‌باشد. یعنی به ازای هر ساعت کار تنها ۱۰۰ تومان (۱۰ سنت)!! آیا از این ارزان‌تر می‌توان نیروی کاری را در این دنیا خرید و کارگری را استثمار کرد؟؟ آیا این شکل از

استثمار با این حدت و شدت خود تفاوتی با نظام برده‌داری دارد؟ یکی از این کودکان که ۱۳ سال دارد درباره‌ی شرایط کاری، دستمزد و چرایی کارشان در گفت‌وگو با گزارشگر خبرگزاری فوق می‌گوید: "ساعت کاری ما از ۸ صبح تا ۱۲ شب است. شبها هم همینجا می‌مونیم. روز مزد کار می‌کنیم. حقوق من در ماه حدوداً ۳۰۰ هزار تومان است ولی بقیه بچه‌ها ۲۰۰ هزار تومان می‌گیرند. دو تا سه سال کلاس بیشتر درس نخوانده‌ام. دو ماه به خانه کودک رفتم ولی بعداً وقت نشد که ادامه بدم. اینجا حمام ندارد و تهیه غذا هم با خودمان است. بیشتر بچه‌ها پولشان را برای خانواده‌شان می‌فرستند". این قصه واقعی کودکان کار است که روزی ۱۶ ساعت کار می‌کنند تا کمکی برای هزینه‌های مالی خانواده‌های شان باشند. در آن سو نیز به رغم ممنوعیت ظاهری کار کودک در ایران و وجود به اصطلاح بازرسی‌هایی در این رابطه، در عمل هیچ ارگانی برای رسیدگی به وضعیت کودکان کار وجود ندارد و کارفرمایان با خیال راحت می‌توانند به استثمار کودکان بپردازند. بازرسی و رعایت حقوق کودکان کار در ایران بیشتر به یک شوخی می‌ماند تا واقعیت. در جایی که کارگران بزرگسال فاقد هر گونه حقوقی هستند، دیگر صحبت از حقوق کودکان کار در جمهوری اسلامی بی‌بهره می‌نماید. همین که شاهد گسترش فزاینده‌ی کار کودک در ایران هستیم خود گواهی بر همین موضوع و راحتی به کار گرفتن کودکان کار است، کودکانی که قریب به اتفاق آن‌ها در شرایط سخت و طاقت‌فرسایی مشغول به کار هستند. کوره‌های آجرپزی، قالی بافی، کشاورزی، شیشه‌گری، تولید کفش و کیف، مکانیکی و بسیاری از تولیدی‌های دیگر که در کارگاه‌های کوچک امکان‌پذیر است، از نیروی کار کودکان استفاده می‌کنند. از جمله کارهای دیگر کودکان کار دستفروشی می‌باشد. جمع‌آوری ضایعات از میان زباله‌ها جهت بازیافت از دیگر کارهایی است که کودکان کار به آن دست می‌زنند، برخی از آن‌ها در حالی که کمتر از ۱۰ سال سن دارند، مجبورند ساعت‌ها گونی‌های سنگین را که از ضایعات پُر شده به دوش کشند و بدون هیچ گونه وسایل ایمنی (از جمله دستکش) مجبورند در میان زباله‌هایی جستجو کنند که هزاران خطر در کمین سلامتی آن‌ها نشسته است. زباله‌های بیمارستانی از جمله زباله‌هایی هستند که سلامتی این کودکان را به شدت تهدید می‌کند.

در گزارشی که در خبرگزاری مهر در مورد یکی از این کارگاه‌های بی‌نام و نشان در تهران منتشر شده، چنین آمده است:

"میر ویس هشت ساله به زحمت قیچی بزرگ خیاطی صنعتی را باز و بسته می‌کند تا کنار زپ کیف‌ها را مرتب کند. در حالی که دوزانو بر روی زمین نشسته، سرش به کار خودش است و قیچی حریص به انگشش را باز و بسته می‌کند. صاحب کارگاهشان به همراه مرد میانسال دیگری بر روی صندلی پشت دستگاه چرخ خیاطی نشسته‌اند و می‌رویس به همراه برادر و دو دوست هم سن و سال دیگرش بر روی موکت پوسیده‌ای که کفپوش زمین است کار می‌کنند. یکی الگوها را بر روی زمین مرتب کرده و کنار هم می‌چیند و بقیه قیچی به دست هستند. باورش

سخت است ولی همین هشت دست کوچک روزی ۵۰ کیف درست می‌کنند".

کودکان کار تنها از کودکی خود محروم نیستند، آن‌ها به دلیل شرایط سخت کار و زندگی، با صورت‌های چروکیده به استقبال جوانی‌شان می‌روند. همچنین آن‌ها در معرض انواع خطرهای از جمله اعتیاد، سواستفاده جنسی، بیماری‌های جسمی و روحی قرار دارند و نیز می‌توانند مورد سواستفاده باندهای خلافکار واقع گردند. کودکان کار وقتی به محیط خشن کار وارد می‌شوند، دچار مشکلاتی روحی می‌شوند که این مشکلات می‌تواند تا تمام عمرشان، همراه آن‌ها گردد؛ مشکلاتی که برای کودکان کار و نیز جامعه هزینه‌های بسیار به بار خواهد آورد.

کودکان کار نه تنها از دستمزدهای بسیار پایینی برخوردارند که از سایر مزایای یک کارگر هم چون بیمه نیز بی‌بهره‌اند. اگر مریض شوند دستمزدی دریافت نمی‌کنند. اگر اتفاقی برای‌شان حین کار بیفتد، هیچ کس نیست که از آن‌ها حمایت کند. در واقع در جامعه‌ای که کارگران بزرگسالی که به اصطلاح در چارچوب قانون کار هستند از حقوق اولیه خود محروم می‌باشند، دیگر وضعیت کودکان کار که به اصطلاح کارشان غیرقانونی است مشخص است. این بی‌حقوقی است که در کنار سایر مشکلات اجتماعی از جمله نبود سازمان‌های توده‌ای مستقل مانند تشکلات کارگری، شرایط را برای استثمار هر چه بیشتر کارگران و به ویژه کودکان کار فراهم می‌سازد. در این شرایط است که کودک کار مجبور است هفته‌ای ۱۰۰ ساعت کار کند و در برابر آن در بهترین حالت ماهانه تنها مبلغ ۲۰۰ هزار تومان دریافت کند، در حالی که حداقل دستمزد کارگر که تازه این نیز یک چهارم خط فقر است بیش از ۳۰۰ هزار تومان است و این حداقل دستمزد نه برای ۱۰۰ ساعت کار که برای ۴۴ ساعت کار در هفته می‌باشد.

اما آیا چشم‌اندازی بهتر برای کودکان کار، نسل آینده‌ی جامعه وجود دارد؟ شکی نیست که در صورت ادامه‌ی روال کنونی، نه تنها این وضعیت بهتر نخواهد شد که آینده‌ی زشت‌تر و وحشتناک‌تری در پیش رو قرار دارد. در حالی که از سویی نتیجه‌ی طبیعی سرکوب گسترده و فضای بسته‌ی جامعه، گسترش فساد اداری و رشوه خواری می‌باشد و در سوی دیگر فقر در حال رشد به ویژه در چشم‌انداز اقتصادی سال کنونی، شکی نیست که اوضاع برای کودکان کار نیز بدتر می‌شود. از سویی به دلیل گسترش فقر، کودکان بیشتری وارد بازار کار می‌شوند و یا منقاضی ورود به این بازار می‌باشند و از سوی دیگر به دلیل گسترش سیستماتیک سرکوب، بی‌حقوقی هر چه بیشتری در انتظار طبقه‌ی کارگر از جمله و به ویژه کودکان کار می‌باشد. تنها تغییر انقلابی اوضاع در عرصه‌ی سیاسی و اقتصادی است که می‌تواند تغییری اساسی در وضعیت طبقه‌ی کارگر از جمله کودکان کار ایجاد نماید.

زنده باد سوسیالیسم

بحران در یونان و اروپا و نقش صندوق بین المللی پول

جمله شعارهایی بود که در تظاهرات آتن به گوش رسید. این یک شعار بی پایه و اساس نیست، چرا که دولت یونان که اکنون قول دریافت "کمک" یک صد و ده میلیارد یورویی صندوق بین المللی پول و اتحادیه اروپا را گرفته است، به عنوان نماینده سرمایه داران به جنگ طبقه ی کارگر و عموم زحمتکشان برخاسته است. این دولت روز هفتم ژوئیه دو لایحه را به تصویب پارلمان رساند. این دو لایحه در رابطه با افزایش سن بازنشستگی و تغییر قانون کار هستند. بر اساس قوانین تصویب شده سن بازنشستگی از ۶۰ به ۶۵ سالگی افزایش می یابد و کارفرمایان می توانند با دست بازتری به بیکارسازی کارگران بپردازند. البته اعتراضات ماه های گذشته در یونان فقط در رابطه با این قوانین جدید نبود و علیه مابقی برنامه های دولتی از جمله کاهش دستمزدها و افزایش مالیات های غیرمستقیم نیز بوده و هست. اتحادیه اروپا و صندوق بین المللی پول به دولت یونان دستور داده اند که در ازای "کمک" شان به این دولت، باید نه فقط دستمزد کارمندان که حقوق بازنشستگی نیز کاهش یابد و برای دریافت حقوق بازنشستگی کامل باید تا پنج سال دیگر به جای ۳۵ سال ۴۰ سال کار کرد. البته این فقط طبقه ی کارگر یونان نیست که این روزها علیه سیاست های ریاضت اقتصادی به پا خواسته است، فرانسه و اسپانیا نیز در روزهای پایانی ژوئن شاهد اعتراضاتی بر ضد سیاست های مشابه بودند. در اسپانیا کارگران مترو برای سومین بار در ۲۹ ژوئن دست به اعتصاب زدند تا زنگ خطر یورش دولت سوسیال - دمکرات زاپاترو به دستاوردهای اجتماعی را به صدا درآورند. دولت اسپانیا تصمیم گرفته است تا دستمزد همه کارکنان بخش دولتی را ۵٪ کاهش دهد تا بتواند کسری بودجه ی یازده درصدی خود را به سه درصد برساند.

در فرانسه نزدیک به دو میلیون نفر روز ۲۴ ژوئن در شهرهای مختلف دست به تظاهرات زدند. در این کشور هم دولت دست راستی نیکولا سارکوزی قصد دارد سن بازنشستگی را از شصت به شصت و پنج سال افزایش دهد. اتحادیه های کارگری و از جمله ت. ژ. ت. که از برگزارکنندگان اعتصاب و تظاهرات این روز در فرانسه بودند با توجه به گوش ناشنوای دولت تصمیم گرفته اند که پس از تعطیلات تابستانی اعتراضات دیگری را سازماندهی کنند.

ورشکستگی و بحران اقتصادی مختص یونان نیست. مبارزات گسترده کارگران و زحمتکشان این کشور این بحران را بیش از

پیش لخت و عریان کرد و باعث شد تا جهانیان بتوانند آسان تر به ابعاد آن پی ببرند. این بحران و پیامدهایش بار دیگر نشان داد که اکنون دیگر دولت ها و پارلمان ها که با انتخابات در چارچوب دمکراسی بورژوازی به قدرت می رسند در بهترین حالت عواملان اجرائی نهادهای غیرانتخابی فراملی همچون کمیسیون اروپا یا صندوق بین المللی پول هستند، فرقی هم نمی کند که این دولت ها دست راستی و از جناح های سنتی بورژوازی باشند یا "دست چپی" و از جناح های مدرن تر بورژوازی همچون احزاب سوسیال - دمکرات. نمونه یونان به راحتی این موضوع را روشن می کند. پاپاندره نو روز ۱۱ دسامبر ۲۰۰۹ گفت که دولتش قصد ندارد برای حل بحران و فائق آمدن بر کسری عظیم بودجه به انجماد دستمزدها یا حتی کاهش آن ها دست بزند و نخواهد گذاشت که نظام تأمین اجتماعی عقبگرد کند، اما چند ماه بعد و دقیقاً روز ۱۸ مارس ۲۰۱۰ و همین که صندوق بین المللی پول قول وام دهی را داد، پاپاندره نو اعلام کرد که دستمزدها کاهش می یابد، استخدام در بخش دولتی منجمد می شود و مالیات غیرمستقیم از ۱۹٪ به ۲۱٪ می رسد!

صندوق بین المللی پول مانند هر نهاد دیگر نظام سرمایه داری پیش از هر چیز در پی کسب سود و انباشت سرمایه است. این انباشت می بایستی به هر حال با فشار و تشدید استثمار حاصل گردد. ترانزنامه ی سالیانه ی این نهاد همه ساله در ماه آوریل بسته می شود. این ترانزنامه برای سال ۲۰۱۰ - ۲۰۰۹ با چهار برابر شدن سودش نسبت به ترانزنامه ی سال پیش و رسیدن به سود ۵۳۴ میلیون دلار بسته شد. صندوق بین المللی پول اکنون همان دستوراتی را به یونان، اسپانیا و دیگر کشورهای اروپایی می دهد که از سی سال پیش به کشورهای "در حال توسعه" داده است.

رکود سرمایه داری موجب شده است که قروض عمومی دولت ها بیش از گذشته به معضلی جدی تبدیل شود و این معضل اکنون در حلقه های ضعیف اتحادیه اروپا همچون یونان رخ نموده است. سیاست صندوق بین المللی پول در این میان تغییر نکرده است: اعطای وام با بهره های بالا به شرط افزایش فشار علیه طبقه کارگر و عموم زحمتکشان. فهرست کشورهایی که در چند سال گذشته قربانی همین سیاست بوده اند بالا بلند است. مجارستان در سال ۲۰۰۸ پیش از اوکراین، ایسلند و لتونی، سال بعد روسیه سفید، رومانی، صربستان، بوسنی و سپس مولداوی. صندوق بین المللی پول به تمام این کشورها وام اعطا کرد به شرطی که

دستمزدها کاهش پیدا کنند و بودجه های تأمین اجتماعی پایین آورده شوند. در نمونه ی اوکراین وقتی که دولت تصمیم به افزایش حقوق حداقل گرفت، پرداخت وام به این کشور قطع شد!

در برخی از این کشورها مانند یونان، مردم دست به اعتراض زدند بدون آن که تغییری نه در سیاست دولتی و نه در سیاست صندوق بین المللی پول صورت بگیرد. برای مثال رومانی که یکی از فقیرترین کشورهای اتحادیه اروپاست در مارس ۲۰۰۹ نزدیک به ۱۳ میلیارد یورو از صندوق بین المللی پول، ۵ میلیارد یورو از اتحادیه اروپا و ۱ میلیارد یورو از بانک جهانی وام گرفت. در عوض دولت این کشور قول داد که دستمزدها و بازنشستگی ها را کاهش دهد و حقوق حداقل را به ۱۴۵ یورو در ماه پایین آورد. در ضمن بیش از یک صد هزار شغل را در بخش دولتی حذف کند. پس از کاهش ۲۵ درصدی حقوق کارمندان و ۱۵ درصدی حقوق بازنشستگی و بیکاری، بیش از شصت هزار نفر در برابر مقر دولت دست به تظاهرات زدند، اما نه فقط دولت توجهی به این اعتراضات نکرد، بلکه باز هم بر طبق دستورات صندوق بین المللی پول و اتحادیه اروپا به کاهش در بودجه ی تأمین اجتماعی ادامه داد و این بار به مستمری معلولان و خانواده های کم درآمد نیز یورش آورد! این در حالی بود که میزان مالیات بر شرکت ها از ۲۵٪ در سال ۲۰۰۰ به ۱۶٪ در سال ۲۰۰۹ رسید.

اگر وضعیت در یونان و رومانی چنین است در دیگر کشورهای به اصطلاح ثروتمندتر بهتر نیست. در ایسلند در حالی که میزان بیکاری از اکتبر ۲۰۰۸ تا دسامبر ۲۰۰۹ از دو درصد به بیش از هشت درصد رسید، دولت تصمیم گرفت سه بانک مهم کشور را از ورشکستگی نجات دهد.

به هر حال در هر کشوری که برنامه های ریاضت اقتصادی با پیشقدمی دولت ها یا دستورات صندوق بین المللی پول و کمیسیون اروپا در دستور کار گذاشته می شوند نتیجه ی بلافصلی به جز فشار فزاینده بر طبقه ی کارگر و زحمتکش نداشته اند و دستاوردهای ده ها ساله ی مبارزاتی آن ها را نشانه رفته اند تا سرمایه بزرگ حفظ گردد، سرمایه ای که مسئول مستقیم بحران است. در این میان تنها راه بسیج توده ای و پیشگامی طبقه ی کارگر برای هدایت مبارزه است که می تواند سدی در برابر یورش نظام سرمایه داری به سطح زندگی و دستاوردها ایجاد کند. اکنون در کشورهای اروپایی مسئله ی اصلی مبارزاتی می تواند به یکپارچه کردن و اتحاد جنبش های پراکنده در کشورهای مختلف تبدیل شود.

بحران قدرت

درست شد، فاتحه برخی از آرمان‌ها خوانده شد و این مسئله چقدر ضربه زد. نظام یک حزب بیش‌تر ندارد و آن حزب حقیقی، حزب ولایت است." وی البته به رسم تعارف می‌گوید: "البته دیگران نیز آزاد هستند که فعالیت کنند، مخالف نیستیم، ولی اصالت ندارد، یک حزب بیش‌تر نیست و آن حزب ولایت" است. تمام حرف احمدی‌نژاد این است که جناح بندی‌ها و گروه بندی‌های سیاسی در درون طبقه حاکم، به نظام ضربه زده و باید جمع شوند. کشمکش جناح‌ها و فراکسیون‌ها را دیگر نمی‌توان تحمل کرد، باید پایان یابد. حزبی نباید وجود داشته باشد، مگر حزب ولایت. حزب اطاعت بی‌چون و چرا از ولی فقیه، البته در گذشته هم این اطاعت وجود داشته است، چیزی که در این میان تغییر می‌کند، اولاً - این است که دیگر حزب ولایت، نیازی به حزب، گروه، جناح، فراکسیون و فعالیت سیاسی ندارد. ثانیاً - تغییر خود ولی فقیه است. چرا که خامنه‌ای هم، توأم با این تحولات سیاسی در درون جمهوری اسلامی تغییر کرده است. او دیگر ولی فقیه گذشته‌ی طرفداران جمهوری اسلامی نیست. خامنه‌ای در گذشته سعی می‌کرد که در رأس هرم نظام سیاسی استبدادی، در ورای همه جناح‌ها و فراکسیون‌های طبقه حاکم، ارگان‌ها و نهادها ی دولتی قرار گیرد و داور نهایی حفظ موازنه و درگیری‌های درونی آن‌ها باشد.

اکنون او، اما در کنار احمدی‌نژاد، خود در رأس قوه مجریه‌ای قرار گرفته که تمام قوا را در یک جا متمرکز می‌سازد. او صرفاً حامی و پشتیبان احمدی‌نژاد نیست، بلکه همکار اوست. او اکنون چیزی نیست، مگر مجری پیشبرد همان روندی که اوضاع سیاسی به او دیکته کرده است. تمرکز تمام قوا، در قوه اجرایی و تکیه بر نیروهای مسلح برای حفظ نظام.

اما احمدی‌نژاد کیست؟ چه می‌خواهد در رأس قدرت اجرایی انجام دهد؟ وظیفه او چیست و چه خواهد کرد؟

احمدی‌نژاد، نه یک حزب، گروه و جناح سیاسی‌ست که نمایندگی کل طبقه حاکم و یا فراکسیون مشخصی از آن را بر عهده داشته باشد و نه چنین رسالتی دارد. او صرفاً مناسب‌ترین مهره‌ی جمهوری اسلامی در دوره‌ی حادثترین بحران‌هایی‌ست که رژیم را فرا گرفته است. از همین روست که در پی تشدید این بحران‌ها در پایان دوره زمامداری خاتمی، در حالی که مورد حمایت سپاه پاسداران، بسیج، پلیس و دستگاه اطلاعاتی و امنیتی قرار گرفته بود و در عین حال جناح موسوم به اصول‌گرا، آلترناتیوی مناسب‌تر

مردم مذهبی خبره‌تر از هر آخوند باتجربه است. او می‌کوشد با وعده‌های کذایی خود در مورد فرا رسیدن عصر موعود، این افشار مذهبی عقب مانده را به سوی خود جلب کند. این تلاش‌های او، البته بی‌نتیجه هم نبوده است، لاقلاً در میان بخش‌هایی از روستاییان و خرده بورژوازی سنتی شهرها، توانسته است پایگاهی برای خود ایجاد کند. تکیه‌گاه قدرت اصلی احمدی‌نژاد، اما نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و به طور خاص، سپاه پاسداران، بسیج و پلیس است. احمدی‌نژاد برای جلب حمایت هر چه بیش‌تر آن‌ها، امکانات مادی و اقتصادی وسیعی در اختیار آن‌ها قرار داده است. علاوه بر منابع مالی که مستقیماً از بودجه دولتی به آن‌ها اختصاص داده می‌شود و مدام در حال افزایش‌اند، بنا به نقش آن‌ها در حمایت از وی، امکانات ویژه‌ای در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد. اگر اختصاص بودجه دولتی به سپاه و بسیج نمی‌تواند از مبلغ معینی فراتر رود، مؤسسات اقتصادی و مالی دولتی مستقیم و غیر مستقیم در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد یا پروژه‌های بزرگی که سودهای هنگفتی در آن‌ها نهفته است به این ارگان‌ها واگذار می‌شود. حقوق و امکانات پلیس و دستگاه امنیتی مدام افزایش می‌یابد. احمدی‌نژاد علاوه بر نیروهای سرکوب رسمی، گروه‌های شبه نظامی غیر رسمی را در وسعتی فراتر از گذشته از میان افراد ولگرد و بی‌طبقه، گروه‌هایی از افراد بیکار و روستایی، دسته‌هایی از طلاب و آخوندها، بسیجی‌های دانش‌آموز، دانشجو، کارمند، کاسب و غیره، با دادن امتیازات متعدد به آن‌ها، سازماندهی کرده است. با این شیوه‌هاست که احمدی‌نژاد می‌کوشد با به دست آوردن هر چه بیش‌تر استقلال برای قوه اجرایی، تبدیل کردن قوای دیگر رژیم به زانده‌های دستگاه اجرایی و تمرکز قدرت سیاسی در قوه اجرایی، بحران قدرت را حل کند.

اما تا جایی که به مسئله حل بحران قدرت از جانب جمهوری اسلامی برمی‌گردد، این تلاش‌های رژیم و شخص احمدی‌نژاد در حالی می‌تواند موفق باشد که بتواند بحران سیاسی موجود را حل کند. تا جایی که انعکاس این بحران در میان بالایی‌ها جریان دارد، باید گفت، با وجود این که هنوز کشمکش‌ها و درگیری‌ها ادامه دارد، اما از هم اکنون روشن است که قضیه تا به آن حد پایان یافته است که فعلاً یعنی تا وقتی که مسئله بحران قدرت حل نشده است، زمینه‌های سیاسی به قدرت رسیدن گروه‌های سیاسی رقیب احمدی‌نژاد از میان رفته است. این نه فقط شامل گروه‌های موسوم به اصلاح‌طلب، طرفداران رفسنجانی و طیف وسیع‌تری که حول پرچم سبز متحد شده‌اند،

از او نداشت به رأس قدرت اجرایی پرتاب شد. وظیفه‌ای که در برابر او قرار گرفته بود، تلاش برای لاقلاً تخفیف بحران‌های رژیم، نه فقط از طریق تشدید سرکوب و اختناق، بلکه به کار گرفتن یکی از استعدادهای برجسته او، عوام فریبی بود. گرچه او نتوانست بر مشکلات رژیم در دوره زمامداری چهار ساله‌اش غلبه کند، اما تا جایی که پای مسئله بقای جمهوری اسلامی در میان است، او همچنان مناسب‌ترین گزینه سران رژیم و گروه‌های سیاسی رقیب اصلاح‌طلبان حکومتی باقی ماند. اوضاع سیاسی پس از انتخابات و پیدایش بحران قدرت نقش او را برجسته‌تر کرد. او اکنون می‌توانست خود را از قید متحدین اصول‌گرای خود نیز رها سازد. احمدی‌نژاد در واقع می‌خواهد بدون دخالت دادن فراکسیون‌های سیاسی طبقه حاکم، صرفاً با تکیه بر دستگاه بوروکراتیک - نظامی موجود و استبدادی مخوف‌تر و پلیسی‌تر از هر زمان دیگر، نظم سرمایه‌داری موجود و نظام سیاسی جمهوری اسلامی را حفظ کند. اما همان‌گونه که اشاره شد، آن چه که احمدی‌نژاد را به یک چهره شاخص جمهوری اسلامی برای حل بحران قدرت تبدیل کرده است، فقط مسئله سرکوب و استبداد نیست. این چیزی‌ست که در گذشته بدون احمدی‌نژاد هم وجود داشته و قهر پلیسی و استبداد شدیدتر در دوره بحران‌های حاد نیز از عهده هر فرمانده و رئیس ارگان‌های سرکوب رژیم نیز ساخته است. آن چه که وی را در این میان به چهره شاخص رژیم در این دوره تبدیل می‌کند، این است که او در عین حال یک عوام‌فریب و شارلاتان سیاسی نیز هست. او که وظیفه‌اش اساساً حفظ نظم موجود و منافع طبقه سرمایه‌دار است، می‌کوشد برای فریب توده‌های ناآگاه چنین جلوه دهد که به خاطر منافع توده‌های فقیر مردم در حال مبارزه با آن‌هاست. افشاگری‌های او در مورد برخی از سران و مقامات پیشین جمهوری اسلامی، دزدی‌ها و سوءاستفاده‌های مالی آن‌ها، درگیر شدن با گروه‌های قدرتمندی از نمونه طرفداران رفسنجانی و غیره از این نمونه عوام‌فریبی‌ها است. او در همین حال با تکیه بر درآمدهای نفتی می‌کوشد حتا امتیازات مادی به برخی گروه‌ها و قشرهای جامعه بدهد و آن‌ها را به جانبداری از خود وادارد. او با عوام‌فریبی می‌کوشد خود را مدافع پیشرفت جامعه و بهبود وضعیت مادی و رفاهی توده‌های مردم جا بزند. درگیری‌های جمهوری اسلامی را با برخی قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای که نزاعی بر سر اهداف و مقاصد توسعه‌طلبانه است، مبارزه با امپریالیسم و دفاع از منافع مردم ایران، به توده‌های ناآگاه قالب کند. احمدی‌نژاد در فریب و تحمیق معنوی عقب‌مانده‌ترین بخش

مجرمان واقعی جنایات کهریزک چه کسانی هستند؟

جمهوری اسلامی ایران را بیش از هر زمان دیگر رسوا کرد. ماجرای تجاوز به بازداشت شدگان اعتراضات خیابانی در کهریزک و به قتل رسیدن تعدادی از آنان، نه تنها فساد اخلاقی حاکم بر کلیت نظام را برملا ساخت بلکه، بحران سیاسی - اخلاقی و از هم گسیختگی درونی حاکمیت اسلامی را نیز در معرض دید عموم توده های مردم ایران و جهان قرار داد.

با توجه به بازتاب وسیع جنایات کهریزک در افکار عمومی و واکنش نهادهای بین المللی نسبت به عمق این فاجعه، سران جمهوری اسلامی ایران طی یک سال گذشته جهت لاپوشانی کردن این جنایت به ترفندهای گوناگونی متوسل شده اند. نیروهای امنیتی و اطلاعاتی حاکم بر ایران، در این مدت سوژه های بسیاری را به کار گرفتند، جعل اسناد کردند، نمایش فیلم های ساختگی را به خورد مردم دادند، رامین پوراندراجی، تنها پزشک شاهد حوادث زندان کهریزک را تحت عنوان "خودکشی" به قتل رساندند.

جمهوری اسلامی همه این کارها را کرد، تا شاید بتواند اندکی از بار سنگین رسوایی تجاوز و قتل دستگیر شدگان بازداشتگاه کهریزک را از کرده نظام بکاهد. اما نه تنها موفق نشد، بلکه با هر اقدام نمایشی رژیم، ماجرای رسوایی کهریزک مجدداً بر سر زبان ها افتاد و در ابعادی وسیعتر از گذشته بازتاب رسانه ای یافت. هم اینک، با گذشت یک سال از آن ماجرا، سران جمهوری اسلامی، به آخرین ترفند سیاسی خود متوسل شده اند.

قدرت حاکمه ایران، بدون آنکه اسامی متهمان را اعلام کند، بدون اینکه هویت و جایگاه مسئولیت تک تک متهمان پرونده کهریزک را برملا سازد، با برگزاری دادگاه های غیر علنی، دو تن از متهمان فوق را به اعدام و بقیه را به تحمل حبس، پرداخت دیه و جزای نقدی، انفسال موقت از خدمت و تحمل شلاق محکوم کرده است. تا بدین وسیله گریبان خود را از شر تبعات پرونده جنایت و تجاوزات صورت گرفته در کهریزک رها سازد. پرونده ای که عمق پلشتی و رسوایی حاصل از آن، طی یک سال گذشته در سطحی بسیار گسترده، افکار عمومی توده های مردم ایران و جهان را علیه جمهوری اسلامی برانگیخته است.

تجاوز به زندانیان و قتل های صورت گرفته در بازداشتگاه کهریزک، مسلماً اولین نمونه از تجاوزات و جنایات جمهوری اسلامی در زندان نبوده و آخرین آن هم نخواهد بود. تجاوز به زندانیان سیاسی دختر پیش از اعدام و به قتل رساندن زندانیان سیاسی در زیر بازجویی و شکنجه، یکی از جرائم مسلم حاکمان جمهوری اسلامی در دهه شصت است. تجاوز و قتل هایی که مستقیماً با فتوا و فرمان مستقیم شخص خمینی به وقوع پیوست. قتل ها و تجاوزاتی که حتا در آن مقطع تاریخی، جهان چشمان خود را بر آن تجاوزات و کشتارهای وسیع فرو بست.

ماجرای کهریزک، هرچند نمونه کوچکی از مجموعه جنایات ضد بشری جمهوری اسلامی است، اما، تنها موردی بوده است که به دلیل بحران سیاسی حاکم بر نظام اسلامی، از هم گسیختگی پایه های درونی رژیم و شکاف

موجود در میان نیروهای حاکمیت، علنی گشت و به سرعت در سطحی بسیار وسیع بازتاب بیرونی یافت.

با علنی شدن ماجرای کهریزک، تمام کثافات درونی جمهوری اسلامی به یک باره در سطح جامعه آشکار شد. بوی گند رسوایی کهریزک و تعفن درونی نظام اسلامی حاکم بر ایران، آن چنان مشتمز کننده بود، که "رهبر" نظام را مجبور ساخت تا فرمان تعطیلی زندان کهریزک را صادر کند. کهریزک را به ظاهر تعطیل کردند، اما، هم زمان با بستن آن، کهریزک های دیگری را پایه ریزی کردند و این برخاسته از ماهیت استبدادی این نظام فاسد و نیاز آن به تداوم سرکوبگری است.

دادگاه نظامی یک تهران، در شرایطی حکم "فصاح نفس" را برای دو تن از متهمان نا شناخته ی کهریزک صادر کرده است که متهمان واقعی این جنایت هولناک، همچنان در قدرت هستند و وظایف سرکوبگری نظام را پیش می برند.

بر اساس گزارش کمیسیون تحقیق مجلس ارتجاع جمهوری اسلامی، سعید مرتضوی دادستان وقت تهران، متهم اصلی این پرونده شناخته شده است. احمد رضا رادان، از فرماندهان بلند پایه سپاه و جانشین فرمانده نیروی انتظامی و نیز رهایی، نماینده طرفدار احمدی نژاد در مجلس، همدستان دیگر مرتضوی در وقوع ماجرای کهریزک بوده اند.

برملا شدن نام سعید مرتضوی، احمد رضا رادان و رهایی، به عنوان عاملان اصلی جنایات صورت گرفته در کهریزک، نقش بلامنازع خامنه ای، دولت احمدی نژاد و کل هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را در سازماندهی این جنایت، آشکار ساخت. این افراد که خود از مسئولان جمهوری اسلامی بوده و هستند، حتا به دادگاه احضار هم نشدند. عدم احضار متهمان واقعی این جنایت به دادگاه، ثابت می کند که کهریزک و کهریزک های دیگر، جزئی از کلیت سیستم جمهوری اسلامی هستند. بدون حمایت مستقیم خامنه ای، بدون پشتیبانی علنی دولت احمدی نژاد و هیئت حاکمه ایران از عاملان اصلی این جنایت، ممکن نبود جنایت هایی از این دست به وقوع بپیوندند. لذا، مجرمان و آمران اصلی پرونده کهریزک، نه متهمان ناشناخته و دون پایه زندان کهریزک، بلکه سران نظام و کل سیستم حاکم بر ایران است که باید محاکمه شوند.

خامنه ای، دولت احمدی نژاد و کل نظام ارتجاعی حاکم بر ایران، آمران واقعی جنایات صورت گرفته در کهریزک هستند. همه تلاش تا کنونی خامنه ای، دستگاه اطلاعاتی رژیم و سیستم قضایی آن، بر این بوده است تا با قربانی کردن تنی چند از ماموران و نظامیان دون پایه زندان، مجرمان و آمران اصلی را از چشم توده های مردم پنهان و کل سیستم حاکم بر ایران را تبرئه کنند. وقتی دادگاه غیر علنی بوده، وقتی نام، هویت و مسئولیت متهمان، بر کسی آشکار نیست، دور از انتظار نیست که دستگاه قضایی ایران، زندانیان "شورور" بازداشتگاه کهریزک را به جای عاملان اصلی این جنایت محاکمه و پای چوبه ی دار بفرستد.

جمهوری اسلامی ایران، طی یک سال گذشته به شکل های مختلف تلاش کرده تا صورت مسئله ماجرای زندان کهریزک را از ذهنیت جامعه پاک کند. هم اکنون نیز در تلاش است تا پرونده کهریزک را همانند پرونده قتل نویسندگان و دگراندیشان ایران سرهم بندی نماید. همان گونه که در پرونده موسوم به "قتل های زنجیره ای"، با "واجبی خور کردن" سعید امامی، پرونده را مختومه اعلام کرد، این بار نیز با صدور حکم اعدام برای دو تن از متهمان جنایات کهریزک، که اساساً، نه دادگاه شان علنی بوده، نه تا کنون اسامی این افراد برملا شده است، در صدد است پرونده این جنایت را نیز همانند همه جنایات تا کنونی اش، شامل مرور زمان گرداند.

سرهم بندی کردن پرونده تجاوز و جنایات صورت گرفته در زندان کهریزک، آنچنان آشکار است که سازمان عفو بین الملل را هم به واکنش وا داشته است. این سازمان، با صدور بیانیه ای کارگزاران نظام سیاسی حاکم بر ایران را متهم کرده که همچنان به "پنهانکاری" و قیامی که در کهریزک اتفاق افتاده ادامه می دهند. سازمان عفو بین الملل، ضمن ابراز نگرانی از اینکه طراحان جنایت کهریزک همچنان عهده دار مسئولیت های بالای حکومتی و قضایی باشند، از حکومت ایران خواسته است هرچه زودتر "کلیه حقایق" پرونده کهریزک را منتشر کند.

به رغم این موضع گیری سازمان عفو بین الملل و درخواست از حکومت ایران، جهت روشن شدن "کلیه حقایق" پرونده کهریزک، خانواده های قربانیان جنایت کهریزک و توده های سرکوب شده ایران به خوبی بر این امر واقف هستند که هیئت حاکمه ایران کمترین قدمی در جهت روشن شدن "حقایق" بر نخواهد داشت. چرا که در این صورت، نقش خامنه ای، وزارت اطلاعات، دستگاه قضایی و دولت احمدی نژاد به عنوان آمران اصلی ماجرای کهریزک و تمام جنایات بعد از انتخابات 22 خرداد، برای همه آشکار خواهد شد. و این همان چیزی است که هیئت حاکمه ایران از آن وحشت دارد و مسلماً حاضر به روشن شدن حقیقت نیست..

توده های مردم ایران و خانواده های قربانیان جنایت کهریزک، مسلماً خواهان تشکیل یک دادگاه علنی، عادلانه و با حضور وکلای مستقل قربانیان حادثه هستند. تشکیل چنین دادگاهی، الزاماً به معنای دست یابی به صدور حکم اعدام برای این یا آن فرد متهم نیست. خانواده های قربانیان کهریزک و خانواده های صدها جنایت بزرگتر از ماجرای کهریزک، خواهان روشن شدن حقایق و آشکار شدن نقش آمران اصلی اینگونه جنایات ها هستند، تا آنان به سزای اعمالشان برسند.

توده های جان به لب رسیده مردم ایران به خوبی می دانند سران جمهوری اسلامی و سیستم ضد مردمی حاکم بر ایران، مجرمان اصلی تجاوزات و جنایات صورت گرفته در بازداشتگاه کهریزک هستند. توده های مردم ایران و خانواده های قربانیان کهریزک بر این امر واقف هستند که، تنها با محاکمه آمران و عاملان اصلی جنایات کهریزک، حقایق این جنایت و دیگر جنایات صورت گرفته در زندان های جمهوری اسلامی برای همگان روشن خواهد شد. چنین امری مسلماً با سرنگونی جمهوری اسلامی به صورت عینی متحقق خواهد شد.

تمرکز روز افزون قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی در دست سپاه

عناصر بلندپایه و فرماندهان سپاه و بسیج راه اندازی می شد، حاکی از حضور پررنگ تر سپاه در عرصه سیاسی و فعال تر شدن آن در این زمینه بود. در اوج بی اعتباری و شکست های پی در پی اصلاح طلبان حکومتی، جناح مقابل توانست در انتخابات شوراها اسلامی شهر و روستا پیروز شود. به دنبال این پیروزی، که سپاه نقش اساسی در آن داشت، احمدی نژاد شهردار تهران شد. با این تحول، تعداد زیادی از فرماندهان سپاه، این نهاد نظامی را ترک نموده و به سازمان شهرداری تهران پیوستند. احمدی نژاد، سردار مهدی هاشمی، داماد احمدی مقدم که خود فرمانده بسیج تهران بزرگ و مبتکر ایجاد جریان "آبادگران جوان" و از حامیان احمدی نژاد بود، به معاونت مناطق شهرداری تهران منصوب کرد و شمار زیادی از سپاهیان، جای پای خود را در شهرداری تهران محکم کردند. شهرداری تهران، اجرای بسیاری از پروژه های بزرگ عمرانی را به سپاه واگذار نمود. بدین ترتیب، گسترش نفوذ اقتصادی سپاه و ورود آن به عرصه سیاسی، باز هم افزایش یافت. وقتی که احمدی نژاد به کمک سپاه، رئیس جمهور شد، باز هم شمار بیشتری از فرماندهان و سران سپاه و بسیج به مراکز و نهادهای دولتی و اجرائی منتقل شدند.

قرارگاه خاتم الانبیاء که از زمان موجودیت اش تا روی کار آمدن احمدی نژاد ۱۲۲۰ پروژه مختلف را اجرا کرده و ۲۴۷ پروژه دیگر را در دست اجرا داشت، با رئیس جمهور شدن احمدی نژاد که سابقاً یک افسر تیپ ویژه سپاه پاسداران بود، به سرعت به یک مجتمع اقتصادی بلارقیب در عرصه داخلی تبدیل گردید. احمدی نژاد نه فقط بسیاری از وزرای خود را از میان فرماندهان سپاه برگزید و اکثر مقامات استانداری را به دوستان سپاهی خود سپرد و یک دولت نظامی-امنیتی تشکیل داد، بلکه با اعطای امتیازات گسترده، کمک های مالی و دولتی به شرکت های وابسته به سپاه که تعداد ثبت شده آن از ۸۰۰ هم تجاوز می کند، و صرف هزینه ها و پول های بی حساب و کتاب و برداشت از حساب ذخیره ارزی به سود این مجتمع، سپاه پاسداران، قرارگاه خاتم الانبیاء و دیگر شرکت های وابسته به آن، به یک غول بزرگ اقتصادی تبدیل گردید. بنابه گزارشی که در روزنامه سرمایه، مورخ ۲۸ اسفند ۸۷ انتشار یافت، دولت احمدی نژاد در طی سال های ۸۴ تا ۸۷ حدود ۱۲۰ میلیارد

دلار اضافه بر مبالغ پیش بینی شده در برنامه چهارم توسعه هزینه کرده است که ۸۱ میلیارد دلار آن از حساب ذخیره ارزی برداشت شده است.

ناگفته روشن است که بخش های زیادی از این دلارهای نفتی، که هیچ نظارتی بر آن وجود ندارد و جز خامنه ای و نزدیکان وی، کسی از چند و چون هزینه کردن آن خبر ندارد، به اشکال مختلفی در اختیار سپاه قرار گرفته و در حمایت از منافع اقتصادی، نظامی و سیاسی این ارگان هزینه شده است.

به هر رو تلاش های پیشین فرماندهان و بلندپایگان سپاه و بسیج برای ورود به مجلس، دولت و نهادهای غیرنظامی دولتی، با آغاز ریاست جمهوری احمدی نژاد به طور کامل به بارنشست و سپاه عملاً وارد قدرت سیاسی شد. اگرچه سپاه پاسداران هیچگاه از تلاش برای چنگ اندازی و تسلط کامل بر اقتصاد و بهره جویی وسیع و بی حساب و کتاب از امکانات و امتیازات دولتی غافل نبود، اما با تمرکز سپاهیان در دولت، زمینه چنگ اندازی و سلطه کامل بر اقتصاد نیز فراهم گردید. سپاه پاسداران که در سال های جنگ و پس از آن با تسلط بر سازمان صنایع نظامی عملاً به یک نیروی نظامی پر قدرت و برتر و بی رقیب تبدیل شده بود و با ریاست جمهوری احمدی نژاد سهم زیادی از قدرت سیاسی را نیز در اختیار خود گرفته بود، اکنون با اتکاء به این قدرت نظامی و سیاسی بود که می توانست، امتیازات بیشتر و مهمتری به چنگ آورد، به قدرت اقتصادی مسلط تبدیل شود و بر شریان های اقتصادی کشور مسلط گردد. طولی نکشید که قرارگاه خاتم الانبیاء و زیر مجموعه این قرارگاه و شرکت های وابسته به سپاه، توانست امتیازات اقتصادی بسیار بیشتری در زمینه های مختلف چون کشاورزی، تولید صنعتی، معدن، راه سازی، ترابری، بنگاه های تجاری، بازرگانی، مخابرات، مترو، حفاری، نفت و گاز و غیره کسب کند. به ویژه آنکه توجیه قانونی هم در این مورد وجود داشت و ماده ۱۴۷ قانون اساسی، استفاده از نیروهای مسلح در زمان صلح برای بازسازی را مجاز شمرده و سپاه پاسداران بر مبنای ابلاغیه فرمانده کل قوا در سال ۱۳۶۸ رسماً وارد این عرصه فعالیت شده بود. سردار رستم قاسمی رئیس قرارگاه بازسازی خاتم الانبیاء در یک نشست خبری به مناسبت بیستمین سالروز تأسیس این قرارگاه می گوید: "حضور نیروهای مسلح و سپاه پاسداران در سازندگی، مسأله ای است

که در قانون اساسی به آن اشاره شده است و تجربه ای است که نیروهای مسلح در سایر کشورهای دنیا نیز به آن روی آورده اند"،

نام برده سپس می افزاید: "قرارگاه خاتم تا به امروز سه مرحله را طی کرده است. مرحله اول بازسازی به خصوص در مناطق جنگی بود که پروژه های عمرانی متعددی را اجرا کرد. مرحله دوم، مرحله سازندگی ست با هدف مهم کمک به چرخه اقتصادی کشور، که در کنار دولت قرار گرفت. در مرحله سوم صرف نظر از پروژه های کوچک و متوسط، عهده دار اجرای پروژه های بزرگ اقتصادی در کشور شده و با ایجاد فضای رقابت با شرکت های بزرگ خارجی، پروژه های بزرگ اقتصادی را واقعی کرد و پروژه های بزرگی مانند فاز ۱۵ و ۱۶ پارس جنوبی، جایگزین شرکت های بزرگ خارجی در عرصه سازندگی شده است".

همانطور که در این نقل قول نیز دیده می شود، ابعاد دخالت های سپاه و شرکت آن در پروژه های اقتصادی و صنعتی، پیوسته روندی فزاینده داشته است. تا آنجا که پس از ترمیم خرابی های جنگ، در کنار دولت قرار می گیرد و نقشی برابر دولت ایفا می کند، و در مرحله سوم از این هم فراتر رفته، نقش مهم تری بر عهده می گیرد و خود دولت می شود!

روند خصوصی سازی ها و تأکیدات مکرر خامنه ای مبنی بر واگذاری مؤسسات و شرکت های بزرگ دولتی، جریان تصاحب بخش های زیادی از اقتصاد و مؤسسات و شرکت های دولتی توسط سپاه پاسداران را که مورد حمایت خامنه ای بوده است، تسهیل کرد. علاوه بر کسب امتیازها و کمک های دولتی، بخش دیگری از تلاش سپاه برای سلطه کامل بر اقتصاد، این بوده است که رقبای خود را از بخش های اصلی و سودآور در اقتصاد مانند نفت و گاز و فعالیت های زیربنایی مانند مترو، جاده سازی و واردات و صادرات، حذف کند، که در این راه توفیقاتی نیز بدست آورده است. دعوای اصلی احمدی نژاد و رفسنجانی بر سر همین مسئله است. احمدی نژاد و باند وی بر آنند آنچه را که رفسنجانی و باند او به خود اختصاص داده اند، از چنگ آن ها در آورند. سپاه و دارودسته احمدی نژاد، بر این تلاش اند که با حذف اقتصادی رقبا، حذف سیاسی آن ها را تکمیل کنند.

طی سال های ریاست جمهوری احمدی نژاد و در تحت حمایت های بیدریغ و آشکار وی، که خود از حمایت خامنه ای نیز برخوردار است، وزارت نفت، حمل و نقل، شهرداری ها و برخی دیگر از مؤسسات

تمرکز روز افزون قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی در دست سپاه

در زمره خریداران سهام شرکت های بزرگ دولتی است.

حمایت بی دریغ احمدی نژاد و دولت وی از سپاه پاسداران و فعالیت های اقتصادی آن، حمایت بی دریغ تر خامنه ای از احمدی نژاد و دولت او، سپاه پاسداران را که هر روز دامنه فعالیت های اقتصادی خود را گسترش می دهد و بخش های جدیدی از مؤسسات دولتی را می بلعد و ضمیمه خود می کند، به یک قدرت اقتصادی بی رقیب و بلامنزاع مبدل ساخته است. امروز کلیدی ترین پروژه ها، طرح ها و معاملات اقتصادی سودآور، در اختیار سپاه پاسداران است و سرمایه داران خارج از دایره سپاه و بسیج، از این سودهای باد آورده نیز محروم اند. توانائی مالی و اقتصادی عظیم مجتمع ها و شرکت های وابسته به سپاه، به این نهاد امکان می دهد که در رقابت با سایر سرمایه داران دست بالا را داشته باشد. در عین حال قدرت سیاسی و نظامی آن نیز سبب می شود که نحوه اجرای مناقصه ها و ترتیب اعطای قراردادهای پرسود، به سود شرکت های وابسته به سپاه باشد. انحصار سپاه در خرید سهام شرکت های دولتی تا آنجا پیش رفته است که حتا برخی از وابستگان حکومتی نیز خصوصی سازی های اخیر را، "شبه دولتی سازی" نامیده اند. گسترش نفوذ و قدرت اقتصادی سپاه و افزایش توان مالی شرکت های اقماری آن، بخش خصوصی را عملاً از گردونه رقابت حذف و آن را از رقابت جدی با این کنسرن عظیم ناتوان ساخته است. این وضعیت نارضایتی شدید این بخش از سرمایه داران و اعتراض آن ها را نیز در پی داشته است. اما دولت احمدی نژاد، سپاه پاسداران و خامنه ای که حامی این هاست، به این نارضایتی ها و اعتراض ها وقعی ننهادند. حتا زمانی که سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، نسبت به شیوه برگزاری مناقصه ها و یا از پائین بودن کیفیت کار سپاه انتقاد کرد، فوراً به دستور رئیس جمهور منحل گردید و این سازمان، به اداره ای وابسته به ریاست جمهوری تبدیل گردید.

واقعیت آن است که سپاه پاسداران با استفاده از امکانات و امتیازات دولتی و چنگ اندازی بر منابع بسیار مهم اقتصادی، به لحاظ اقتصادی و توان مالی به آن چنان قدرتی تبدیل شده است که ظاهراً هیچ نیروئی از درون نظام را توان مقابله با آن نیست، خصوصاً آنکه این قدرت اقتصادی، در قدرت سیاسی نیز سهم مهمی دارد و یک نیروی سازمان یافته نظامی است.

تحول سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از یک نهاد نظامی، به یک مجتمع اقتصادی، صنعتی، تجاری و مالی و تلفیق و ترکیب اقتدار نظامی - سیاسی با اقتدار اقتصادی،

جیب می زند. فرودگاه بین المللی پیام که در نزدیکی کرج واقع شده است، مستقلاً توسط سپاه اداره می شود. ده ها هزار تانک کالا و فرآورده های تجاری از دارو گرفته تا وسائل الکترونیکی از طریق این فرودگاه وارد می شود که صرفاً تحت نظارت سپاه است و هیچگونه کنترل گمرکی بر آن اعمال نمی شود. در فرودگاه بین المللی مهرآباد، بیش از ۲۵ راهرو ورودی و خروجی خارج از کنترل اداره گمرک وجود دارد که تحت اختیار سپاه است. فرودگاه بین المللی خمینی نیز یک سره در اختیار سپاه پاسداران است و از این طریق سالانه میلیاردها دلار وسائل لوکس، تلفن همراه، لوازم آرایش و امثال آن بصورت قاچاق وارد می شود.

علاوه بر راه هوایی، سپاه پاسداران از طریق راه های زمینی و دریائی نیز دست اندرکار واردات و صادرات و قاچاق کالا است. از طریق بنادر جنوب کشور، به ویژه از طریق قرارگاه بزرگ بندر رجائی، سپاه پاسداران سرگرم قاچاق کالاهای مختلفی از جمله نفت و بنزین است. در بخش دیگری از سواحل خلیج فارس، با راه اندازی ده ها قرارگاه کوچک یا "اسکله های نامرئی" به قاچاق کالاها در سطح پائین تری، نظیر قاچاق مشروبات الکلی، وسائل الکترونیکی و امثال آن مشغول است و از این طریق نیز سالانه میلیون ها دلار به جیب می زند. بنایه اعتراف یک نماینده مجلس: "همین اسکله های نامرئی و دست های نامرئی مافیا، بیش از ۶۸ درصد تمامی صادرات ایران را در دست خود دارند!"

افزون بر این ها چندین بنیاد بزرگ وجود دارد که همگی زیر نظر خامنه ای و در ارتباط تنگاتنگ با سپاه پاسداران فعالیت می کنند که در رأس آن ها نیز فرماندهان سپاه قرار دارند. بنیاد شهید، بنیاد نور، بنیاد ایثارگران و بنیاد مستضعفان از آن جمله اند. بنیاد مستضعفان زیر نظر شخص خامنه ای است و رئیس آن یک سپاهی ست که توسط خامنه ای تعیین می شود. این بنیاد حدود ۳۵۰ زیر مجموعه دارد که در بخش های مختلف اقتصادی، از جمله کشاورزی، صنعت، حمل و نقل و توریسم فعالیت می کند، بیش از ۴۰۰ هزار نفر را در استخدام خود دارد و دارائی آن بالغ بر ۱۲ میلیارد دلار تخمین زده می شود. همچنین برخی از مؤسسات مالی که فعالیت خود را تحت عنوان صندوق قرض الحسنه آغاز کرده بودند، در طی دوران رئیس جمهوری احمدی نژاد، به مؤسسات مالی بزرگ تبدیل شده اند. مؤسسه مالی و اعتباری مهر از آن جمله است که خود با ایجاد شرکتی به نام مهر اقتصاد ایرانیان، در بازار بورس بسیار فعال است و

دولتی، قراردادهای متعددی را با مجتمع اقتصادی قرارگاه خاتم امضا نموده اند. در این سال ها اجرای پروژه های بسیار بزرگ و نان و آب داری برعهده سپاه گذاشته شده و تحت عنوان خصوصی سازی، بخش های زیادی از مؤسسات و شرکت ها و کارخانه های دولتی به سپاه واگذار شده است. سپاه و شرکت های وابسته به آن، بدون هیچ مانعی توانسته اند برنده بسیاری از مناقصه های دولتی شوند و یا حتی بدون رعایت تشریفات قانونی مناقصه، پروژه های بزرگ و واحدهای دولتی را تصاحب کرده اند. سال گذشته همینکه صحبت از واگذاری شرکت مخابرات شد، بلافاصله شرکت اعتماد مبین که یک کنسرسیوم وابسته به سپاه پاسداران است، ۵۱ درصد سهام آن را خرید. در این معامله ۵ میلیارد دلاری نیز مانند بسیاری از موارد دیگر، سپاه بی رقیب بود و تنها رقیب آن "گروه پیشگامان کویر یزد" بود که در آخرین لحظات، به دلایل "امنیتی" کنار گذاشته شد! اسفند سال گذشته، ساخت سه رشته خطوط لوله انتقال فرآورده های نفتی به طول هزار و ۸۱۰ کیلومتر به ارزش حدود ۸۵۰ میلیون دلار به قرارگاه خاتم واگذار شد. خطوط لوله ۲۶ اینچی بندرعباس - رفسنجان به طول ۴۷۰ کیلومتر با قابلیت انتقال روزانه ۳۰۰ هزار بشکه فرآورده نفتی نیز از طرح هایی است که به این قرارگاه واگذار شده است. طرح توسعه فازهای ۱۵ و ۱۶ پارس جنوبی، به ارزش دو میلیارد و ۹۷ میلیون دلار، ساخت خطوط لوله انتقال گاز عسلویه به ایران شهر، به طول ۹۰۰ کیلومتر و به ارزش یک میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار نیز، از جمله پروژه هایی است که قرارگاه خاتم اجرای آن را برعهده دارد! عرصه فعالیت های اقتصادی سپاه به این حدود و نمونه ها خلاصه نمی شود. هیچ زمینه ای نیست که از عرصه فعالیت های سپاه برکنار مانده باشد. قرارگاه خاتم که ۸۱۲ شرکت را زیر پوشش خود دارد، صدها قرارداد و پروژه مختلف را در زمینه نفت و گاز و پتروشیمی اعم از اکتشاف، حفاری و استخراج، ساخت مخازن بزرگ، خطوط انتقال، معدن، سد سازی، اسکله و سازه های دریائی، تونل و راه های زیرزمینی، راه سازی، کانال کشی و شبکه های آبیاری و زهکشی، ابنیه و سازه های سنگین و خدمات مهندسی و مشاوره، اجرا نموده و صدها پروژه و قرارداد دیگر در همین زمینه ها را در دست اجرا دارد.

در عرصه فعالیت های تجاری و از قبیل واردات و صادرات نیز، سپاه پاسداران هر ساله سودهای هنگفت و سرسام آوری به

بحران قدرت

تمرکز روز افزون قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی در دست سپاه

این نهاد را به یک پدیده ویژه و استثنائی مبدل ساخته است. در گذشته نه چندان دور، سپاه پاسداران، بخشی از دولت و یک ارگان سرکوب بود که وظیفه اش حراست از منافع اربابان خود یعنی بورژواها و طبقه سرمایه دار بود. اکنون اما سپاه که کماکان یک ارگان سرکوب است، خود به یک قدرت اقتصادی بزرگ تبدیل شده است. قدرتی که سکانداران و فرماندهان آن بورژوا-نظامی اند و قبل از هر چیز برای حفظ منافع خویش و برای تسلط بیشتر بر ثروت های جامعه تلاش می کنند و با هر کس و هر نیرویی که بخواهد مانع چنگ اندازی این قدرت بر منابع اقتصادی شود، یا خللی در کار استثمار و کسب سودهای هنگفت ایجاد کند و یا نظم مورد دلخواه آن را زیر سؤال ببرد - بورژوا یا غیر بورژوا هم برایش فرق چندانی ندارد -، بیرحمانه برخورد می کند. سپاه اکنون منافع مشخص اقتصادی دارد. دخالت در سیاست، اشغال نهادها، مقام ها و پست های دولتی و سرکوب کسانی که نظم موجود را زیر سؤال می برند، نه برای اسلام و رضایت خاطر خدا، بلکه بی هیچ واسطه ای برای حفظ منافع معین اقتصادی است.

سردار رستم قاسمی فرمانده قرارگاه خاتم می گوید حضور نیروهای مسلح در بازسازی و اقتصاد، تجربه ای است که سایر کشورها نیز به آن روی آورده اند! این فرد سپاهی که اکنون رئیس یکی از بزرگترین و ثروتمندترین مجتمع های صنعتی است، اگرچه کشورها و یا الگوی مورد نظر خود را روشن نمی کند، اما با این جمله مشخص می سازد که چنین رویکردی در نزد جمهوری اسلامی، یک رویکرد استراتژیکی است و قرار نیست این روند، قطع، متوقف و یا از سرعت آن کاسته شود.

تمرکز روز افزون قدرت سیاسی و اقتصادی در دست یک قدرت نظامی که اربابان قبلی خود و به یک معنا بخش هایی از بورژوازی را نیز به دردمس انداخته است، البته مسیری است که وضعیت به غایت بحرانی جمهوری اسلامی، بی ثباتی و ابهامات بی شمار آینده نظام حاکم، آن را فراروی جناح مسلط هیأت حاکمه قرار داده است. جناح مسلط و حاکم بر این خیال است که شاید از طریق تمرکز تمام قدرت در دست گروه ویژه ای از نظامیان و پاسداران و تشدید بیش از پیش فشار بر آحاد مردم به ویژه کارگران و زحمتکشان و تهیدستان، می تواند نظام را ولو با دردهای خاصی که در طول سه دهه با آن روبرو نبوده است، نجات دهد. این تمرکز اما از آنجا که هیچ راه حلی برای

می شود، بلکه حتا گروه های رقیب احمدی نژاد در جناح موسوم به اصولگرا را نیز در برمی گیرد. اما اصل مسئله بحران سیاسی با مبارزات توده های مردم و مطالبات آن ها مرتبط است. از این رو این بحران در شرایطی می تواند حل گردد که از درجه نارضایتی، اعتراض و مبارزه مردم تا آن حد کاسته شود که لااقل یک رکود سیاسی کوتاه مدت پدید آید. این دقیقاً آن چیزی است که انجام آن از عهده احمدی نژاد ساخته نیست. تا جایی که اعتراض و مبارزه مردم ایران، ریشه در مطالبات سیاسی آن ها دارد، چیزی پوشیده نیست. تشدید اختناق و استبداد سهمگین پلیسی، پاسخ رژیم بوده و هست. لذا از این جهت نارضایتی و اعتراض را نه کاهش بلکه افزایش خواهد داد. اما جنبه دیگر مطالبات توده های زحمتکش مردم، بهبود شرایط مادی و معیشتی آن هاست. این مسئله ای است که نه با وعده و عید، دادن امتیاز مادی ناچیز، یا حتا امتیازات مادی به اقشار فقیرتر قابل حل است، نه با سرکوب و اختناق. لازمه هر گونه ولو تعدیل نسبی در وضعیت مادی و معیشتی کارگران و زحمتکشان بهبود اوضاع اقتصادی است. اما هیچ چشم اندازی نه از جهت داخلی و نه بین المللی برای یک چنین تغییری در اوضاع اقتصادی جامعه وجود ندارد. آن هم در شرایطی که جهان سرمایه داری در کلیت آن با بحران روبروست و علاوه بر این تیرگی مناسبات بین المللی رژیم نیز امکانات متعددی را در این زمینه از آن سلب کرده است. بالعکس تمام فاکتورهای داخلی و بین المللی حکایت از تشدید بحران اقتصادی و وخامت بیش تر وضعیت مادی و معیشتی

هیچیک از مشکلات و معضلات جامعه، بویژه مطالبات کارگران، زحمتکشان و اقشار تهیدست که اکثریت مردم جامعه را تشکیل می دهند، ارائه نمی دهد، بلکه با اعمال سرکوب و فشار متمرکز، با استثمار و غارت بیشتر، مردم زحمتکش را بیش از پیش به فقر و فلاکت می راند، بنابراین نمی تواند به نظم حاکم برای طولانی مدت ثبات بخشد و یا آن را نجات دهد. تمرکز قدرت در دست سپاه، نه فقط معضلات و مشکلات پائینی ها و تضادهای به شدت حاد شده جامعه را حل نمی کند، بلکه اختلاف درونی در بالا را نیز دامن می زند و اختلاف و کشمکش بر سر قدرت و بر سر سهم را از آنچه که اکنون هست و یا تا کنون بوده است، بسی فراتر می برد!

توده های کارگر و زحمتکش دارد. فشاری که بر این توده زحمتکش وارد خواهد آمد، تنها از زاویه بحران اقتصادی نیست، بلکه راه حل و شکل حکومتی که رژیم برای حل بحران قدرت در آن گام نهاده است، متضمن مخارج روزافزون دستگاه دولتی است که بار آن نیز بر دوش توده های وسیع مردم قرار خواهد گرفت. درآمدهای نفت دیگر مطلقاً کفاف این مخارج هنگفت را نمی دهد. لذا رژیم ناگزیر است، آن را از طریق افزایش مالیات های مستقیم و غیر مستقیم تأمین کند. اما این هنوز تمام ماجرا نیست. از آنجایی که رژیم قادر به حل بحران های داخلی نخواهد بود، برای تحت الشعاع قرار دادن این بحران ها و مهار اعتراضات و مبارزات مردم، کاری جز این نمی تواند انجام دهد که بیش از پیش درگیر ماجراجویی های بین المللی، گردد و تلاش کند از طریق بحران های خارجی، بحران های داخلی خود را علاج کند که نظامی گری روزافزون با هزینه های هنگفت، نتیجه ناگزیر آن خواهد بود. در این جا دو شق وجود خواهد داشت، یا در این فاصله رشد و اعتلای مبارزه طبقه کارگر به مرحله ای می رسد که توده های مردم ایران می توانند توازن قوا را به نفع خود بر هم زنند و با سرنگونی جمهوری اسلامی، بحران قدرت را به نفع خود حل کنند، یا جمهوری اسلامی مردم ایران را درگیر چنان بحران های خارجی خواهد کرد که احتمال درگیری نظامی و جنگ یکی از احتمالات آن خواهد بود. این شق فاجعه بارترین نتایج را برای مردم ایران در پی خواهد داشت.



برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany آلمان

I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark دانمارک

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland سوئیس

Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland هلند

K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada کانادا

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>
<http://96.0.88.12/>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا ۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

در ایران- تهران ۰۰۹۸ ۲۱ ۸۴۶۹۳۹۲۲

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 577 July 2010

این سازمان به تدریج از جایگاه و نقش مهم تری برخوردار گردید و نهایتاً بر آن تسلط یافت. سازمان صنایع دفاع، یک مجتمع صنعتی بزرگ و شامل چندین شرکت از جمله شرکت صنایع پیشرفته ایران، شرکت صنایع الکترونیک ایران و چندین شرکت جانبی ست که کالاهای مصرفی تولید شده این مجتمع را برای فروش در بازارهای سراسر کشور عرضه می‌کنند. بنابراین سپاه پاسداران اگرچه قبل از جنگ نیز فاقد فعالیت‌های اقتصادی نبود، اما عمده فعالیت‌های اقتصادی این نهاد، پس از پایان جنگ ایران و عراق شکل گرفت و پیوسته گسترش یافت.

سپاه پاسداران، بنابه خواست خامنه‌ای نخست "قرارگاه بازسازی خاتم الانبیاء" را به عنوان بازوی مهندسی خود راه انداخت. هدف از تشکیل این قرارگاه، ظاهراً بهره برداری از ماشین آلات و امکاناتی بود که در جریان جنگ استفاده نظامی داشت اما پس از جنگ می‌توانست در بازسازی خرابی‌ها مورد بهره برداری قرار بگیرد. تحت لوای "بازسازی"، سپاه پاسداران، در طی دهه نخست پس از جنگ، اجرای بیش از ۱۳۰۰ پروژه عمرانی و اقتصادی را برعهده گرفت و از این طریق، به تدریج نفوذ خود را در بخش‌های مختلف اقتصادی گسترش داد.

در اواخر دوران ریاست جمهوری خاتمی، موجودیت و فعالیت گروه‌های بی‌نام و نشان و احزاب مرئی و غیرمرئی و دسته جاتی مانند "آبادگران"، "ایثارگران" و امثال آن، که توسط

در صفحه ۷

تمرکز روز افزون قدرت نظامی، سیاسی و اقتصادی در دست سپاه

آتش جنگ ایران و عراق که خاموش شد، سپاهیان بازگشته از جبهه جنگ را باید به کاری مشغول می‌داشتند. پس از جنگ، سپاه پاسداران یا باید مانند یک ارتش کلاسیک صرفاً به ابزاری در دست سیاستمداران برای سرکوب تبدیل می‌شد، یا باید به نحوی "در صحنه" باقی می‌ماند و در کنار فعالیت‌های نظامی که اکنون دیگر با زمان جنگ قابل مقایسه نبود، به فعالیت‌های دیگری مشغول می‌شد و موجودیت‌اش را حفظ می‌کرد. رفسنجانی در زمان ریاست جمهوری خود، در عین آنکه امتیازاتی در زمینه اجرای برخی از طرح‌های عمرانی به سپاه داد، سعی کرد سپاه پاسداران را در ارتش ادغام کند اما به این کار موفق نشد. برعکس امتیازاتی که رفسنجانی به سپاه پاسداران داد، خود وسیله و فرصتی شد که سپاه، در این راه، یعنی گزینه دوم پای بگذارد.

سپاه پاسداران البته قبل از جنگ ایران و عراق هم فاقد فعالیت‌های اقتصادی نبود، سازمان صنایع نظامی که در دوران جمهوری اسلامی به سازمان صنایع دفاع تغییر نام داد، تحت نظارت وزارت دفاع قرار گرفت که سپاه پاسداران در



برنامه های رادیو دموکراسی شورایی در روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته پخش می شود.

پخش این برنامه‌ها هر روز از ساعت ۸ / ۳۰ شب به وقت ایران خواهد بود. تکرار آن در ساعت ۲۳ همان شب و نیز ۷ صبح و ۱۲ ظهر روز بعد می باشد. در روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه برنامه‌های روزهای قبل پخش خواهد شد. هم زمان می توانید از طریق:

سایت رادیو دموکراسی شورایی www.radioshora.org

برنامه های رادیو را دریافت کنید

برای دریافت برنامه‌های رادیو دموکراسی شورایی از مشخصات زیر استفاده کنید:

نام:	Radioshora
ماهواره:	Hotbird 6
زاویه آنتن:	۱۳ درجه شرقی
فرکانس پخش:	۱۱۲۰۰ مگا هرتز
پولاریزاسیون:	عمودی
FEC	۵ / ۶
Symbol rate	۲۷۵۰۰

مشخصات پخش ماهواره‌ای برنامه‌های رادیو دموکراسی شورایی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویید.

شماره پیامگیر صدای

دموکراسی شورایی:

۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی